

و حکید

بهار ایران و بهاریه در شعر فارسی

منظومه «لیلی و مجنون» نظامی گنجوی بر اساس نسخه‌های خطی و چاپی معتبر اخیراً از طرف ع.ع. علی اصغر زاده و ف. باایف در جزو سلسله آثار ادبی ملل خاور و انتشارات اداره دانش در مسکو در سال ۱۹۶۵ بخط دستی نسخ بسیار روشن و زیبا در ۵۸۲ صفحه بقطع خشتی بطرز بسیار مرغوبی بطبع رسیده است.

در موقعی که قبل از مطالعه دقیق او را ق را بهم می‌زدم و از تماشای خط و کاغذ و دقت در طبع و ترتیب ابواب و مطالب و عناوین کیف می‌بردم در صفحه ۱۸۲ این عنوان :

«در صفت بهار و رفتن لیلی بتماشای نخلستان»

جلب توجه را نمود.

همین امروز که دارم این سطور را مینویسم تلویزیون روماند (سوئیس فرانسه زبان) در ساعت چهار و سه ربع بعد از ظهر نوروز ایرانیان را نشان داد که آقای مجید رهنما سر قونول ایران در سن فرانسیسکو (سفیر کبیر کنونی ایران در سوئیس) با کمک مقامات رسمی در آمریکا درست کرده است. دیدنی بود و تمام مراسم و تشریفات نوروز را با رقص و تار و آواز و هفت سین و چهارشنبه سوری و سیز کردن گندم و بسیاری چیزهای دیگر که همه دلپسند و مطبوع است نشان میداد و نیم ساعتی ما را بدنیائی برد که دنیای خودمانی بود و کیف و حال زاید الوصفی داشت. عجب عید خوشی داریم و خوشا بحالمان که آنرا چون بسیاری چیزهای خوب دیگر فراموش نکرده ایم و هر سال با جلوه و رونق بسیاری ما را بیاد روزگاران باستانی و دوران خوشی و رفاه گذشته میاندازد.

چنانکه خودتان خوب میدانید ما ایرانیان بهار را خیلی دوست می‌داریم. نوروزمان نخستین روز بهار است ولی افسوس که بهار سرزمین ایران عموماً کوتاه است و شاید بهمین جهت

است که مانند هر وصل کوتاه و هر دولت مستعجلی بی نهایت دلفریب ولذت بخش است و کیف و حال فراوانی دارد که نظیر آنرا در سایر نقاط دنیائی که پایم بدانجا رسیده است ندیده‌ام . و باز لابد به همین ملاحظه است که همیشه از قدیم الایام یعنی از زمان رودکی گرفته تا با امروز سخنوران ما آنرا بصد و هزار زبان ستوده اند و در دیوانهای شعرای ما بقدری « بهاریه » بدست میآید که اگر بخواهیم آنها را در یکجا جمع آوری کنیم بدون شك خواهیم توانست کتابی در چند جلد فراهم سازیم .

در اینجا مقصود ما تنها تذکر دادن ساده است و بس و برسم نمونه فقط از سه تن از مشاهیر شعرای خودمان یعنی سعدی و مولوی و حافظ ایاتی (آن هم اگر به مطلع غزل اکتفا نرود فقط بچند بیت قناعت خواهد رفت) خواهیم آورد و سپس به « بهاریه » نظامی گنجوی که در آغاز این گفتار بدان اشاره رفته است خواهیم پرداخت و الا حتی قصیده سرایان بزرگ ما بقدری در وصف بهار اشعار آبدار سروده اند که برای نقل آن مقالات متعدد و رساله ها و حتی کتابها لازم خواهد بود .

سعدی افسح الفصحاح و همان کسی است که در وصف بهار در « گلستان » جاودان بهار خود این دو بیت را گفته است که تقریباً هر ایرانی با سوادی از بردارد :

بلبل گوینده بر منا بر قضبان
همچو عرق بر عذار شاهد غضبان

اول اردیبهشت ماه جلالی
بر گل سرخ از نم اوقتا ده لالی
در جای دیگر فرموده :

خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار
نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار
باش تا حامله گردند بالوان ثمار

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار
بلبلان وقت گل آمد که بنالند ز شوق
کوه و صحرا و درختان همه در تسبیحند
شاخها دختر دوشیزه باغند هنوز
و یا این ابیات کم مانند :

صد هزار آغچه ۳ ریزند عروسان بهار
بوی نسرين و قرنفل ببرد در اقطار
راست چون عارض گلگون عرق کرده یار
در دکان بیچه رونق بگشاید عطار

مزدگانی که گل از غنچه برون میآید
باد گیسوی عروسان چمن شانه کند
ژاله بر لاله فرود آمده هنگام سحر
باد بوی سمن آورد و گل و سنبل و بید
و باز فرموده :

بیا مشاهده کن تو بنو بهار زمین را
ز هر دریچه نگه کن که حور بینی و عین را

اگر مطالعه خواهد کسی بهشت برین را
نعیم خطه شیراز و لعبتان بهشتی
و ایضاً او فرموده :

۱ - « نه همه مستمعی فهم کند این اسرار »
۲ - اشرفی ، مسکوک زرد آن زمان

علم دولت نوزد بصحرا برخاست
تار باید کله قاقم برف از سرکوه
و شاید از همه بهتر این ابیات بی مانند :

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند
بساط سبزه لگد کوب شد پهای نشاط
و در وصف کیف و حال ایرانیان در موقع بهار فرماید:

از زمین ناله عشاق بگردون برسید
هر کسی را هوس روی گلی در سر شد
حالا برسیم به مولای روم که معاصر سعدی بوده است و ببینیم با آنهمه مصائبی که مغول و ترک و تاتار بر سربار و دیار و کسان و هموطنانش می آوردند در مواجهه شدن با موهبت آسمانی بهار چه فرموده است :

در «دیوان شمس» میخوانیم :

آمد بهار عاشقان تا خاکدان بستان شود
هم بحر پر گوهر شود، هم شوره چون کوثر شود
و باز در همان دیوان میفرماید :

بهار آمد ، بهار آمد ، بهار مشکبار آمد
بهار آمد ، بهار آمد ، بهار خوش عذار آمد
نظایر این ابیات در «دیوان شمس» بسیار است و انگهی «دیوان شمس» سر تا پها بهاری است جاودانی که صولت سرما و زحمت گرما را در آن راهی نیست .

اکنون میرسیم به لسان الغیب شیراز که خود را بحق «بلبل باغ جهان» خوانده است و بر آستی هر غزلش دری از درهای باغ ارم را بروی روح خواننده میگذارد و رایحه بهار دارد و هر هشیاری مست و هر پیری را جوان میسازد :

دروصف بهار میفرماید :

رونق عهد شباب است دگر بستان را
میرسد مزده گل بلبل خوش الحان را
و باز فرموده :

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست
صدای سرخوشی ای صوفیان باده پرست
و در جای دیگر :

خوش آمد گل ، وزان خوش تر نباشد
که در دستت بجز ساغر نباشد
و نیز گفته :

۱ - طلعه و مقدمه لشکر

در سایه تو بلبل باغ جهان شدم»

۲ - «ای گلبن جوان برد دولت بخور که من

آبر آذاری برآمد باد نوروژی وزید الخ
ویا :

رسید مژده که آمد بهار و سیزه دمید الخ
وایضاً :

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن
و هم او فرموده :

بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن
و باز ازوست :

نوبهار است در آن گوش که خوشدل باشی
در چمن هر ورقی دفتر حالی است دگر
و این غزل بی نظیر که در هر کلمه اش رمز بهار ابدی نهفته است :

صبا بتهنیت پیر می فروش آمد
هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای
تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار
که غنچه غرق عرق گشت و گل بچوش آمد

اکنون میرسیم به « بهاریه » حکیم گنجوی که موضوع این گفتار است ولی ضمناً باید دانست که نظامی در توصیف بهار در « خمسه » خود که مشتمل بر ۲۸ هزار بیت است قطعات بسیار دارد و در اینجا برای نمونه بهمین یکی قناعت می رود. امروز نظامی را همسایگان ما از خود میدانند و ما هم اصرار داریم که بعنوان ایرانی اورا منسوب بخود بدانیم ولی این ستارگان فروزان مانند خورشید و ماه تعلق بجهان و جهانیان دارند و اقتخار ما ایرانیان بر این است که آنها خود را از ما و از ایران میدانسته اند و افکار و اندیشه های ایرانی را بزبان فارسی که زبان ایرانی است بصورت شعر فارسی برای ایرانیان و غیر ایرانیان بیادگار گذاشته اند. نظامی گنجوی در حدود هفتصد و پنجاه سال پیش ازین در « لیلی و مجنون » خود در توصیف بهار ابیات ذیل را سروده است و اکنون که بهار و « اردیبهشت ماه جلالی » است عیبی ندارد که جوانان با ذوق و صاحب طبع ایران چند لحظه درین گلستان فصاحت که سر تا پای بهجت و لطف و ابتداع و زیبایی است گردش بنمایند و برای آزمایش طبع از این ابیات ساده و عالی الهام بگیرند :

« بهاریه حکیم نظامی گنجوی »

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| چون پرده کشید گل به صحرا | شد خاک بروی گل مطرا |
| خندید شکوفه بر درختان | چون سکه روی نیکبختان |
| از لاله لعل و از گل زرد | گیتی غم دو رنگ بر کرد |
| از برگ و نوا بیباغ و بستان | با برگ و نوا هزارستان |
| لاله زورق فشاند شنکرف | کافتاده سیاهی اش بر آن حرف |

در پای فتاده وقت بازی
 شد باد به گوشواره گیری
 بر آب سپرفکننده بی‌جنگ
 گلنار به نار دانه کردن
 گل دست بدو دراز کرده
 چون تب‌زدگان بی‌جسته از خواب
 خون از رگ ارغوان گشاده
 چون مثل ندید ناز می‌کرد
 نی‌نی غلظم که تیغ بر سر
 بگشاده زبان مرغ در باغ
 قمری نمکی ز سینه میریخت
 در زمزمه حدیث یاری
 معجون صفت آه برکشیده
 بیرون زده سر بتاج‌داری

زلفین بنفشه از درازی
 گل یافت ستبرق حریری
 نیلوفر از آفتاب گل‌رنگ
 شمشاد بزلف شانه کردن
 سنبل سر نافه باز کرده
 نرگس ز دماغ آتشین تاب
 جوشیدن قطره‌های باده
 گل دیده بترس باز می‌کرد
 سوسن نه زبان که تیغ در بر
 مرغان زبان گرفته چون زاغ
 دراج ز دل کبابی انگیخت
 هر فاخته بر سر چناری
 بلبل ز درخت سر کشیده
 گل چون‌رخ لیلی از عماری

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید در هر بیت و هر مصراع نکات و دقایق و تشبیهات بسیار استادانه گنجانیده شده است که کسی که نفهمد از درک لذت محروم میماند و بحالش باید گریست و جزایش همین بس که نمی‌فهمد .

مسلم است که نظامی در «خمس» بجز بهاریه مسطور در فوق بهاریه‌های بسیار دارد چنانکه مثلاً در «اسکندرنامه» در «تعریف عشرت و خوشی و خوبی در فصل بهار» گوید :

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| بیا باغبان خرمی سازکن | بیا باغبان خرمی سازکن |
| بیا ساقی از خم دهقان پیر | بیا ساقی از خم دهقان پیر |
| ز جعد بنفشه برانگیز تاب | ز جعد بنفشه برانگیز تاب |
| سهی سرور ابال برکش فراخ | سهی سرور ابال برکش فراخ |
| لب غنچه را کایدش بوی شیر | لب غنچه را کایدش بوی شیر |
| یکی مژده برسوی بلبل به راز | یکی مژده برسوی بلبل به راز |

هوای معتدل بوستان دلکش است هوای دل‌دوستان زان خوش است

چون بدین‌جا رسیدم بخود گفتم حقا که بی‌علت گفتم چنین سخنورانی دنیا گیر نگردیده است و بی‌جهت نیست که هنوز پس از قرن‌ها سخنانشان در اقطار جهان پیچیده ورد زبان خودی و بیگانه است و حتی روز بروز بر شهرت و احترام آنها می‌افزایند و بر آسانی چنین سخنورانی حق داشته‌اند که بخویشتن بی‌الند و پا برفرق آنچه در مذمت خود ستائی گفته‌اند (والبتّه بر آنها مجهول نبوده است) نهاده بصراحت هر چه تمام‌تر بیلندی مقام و بقدرت طبع و عظمت اندیشه خود مباحثات نمایند و مفاخره‌سرایي کنند .

ناتمام